

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

دوره ۱۵، شماره ۲ - شماره پیاپی ۵۳، تابستان ۱۴۰۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

صص: ۴۶-۲۱

معمای توسعه نیافتگی ایران از دیدگاه صاحب‌نظران علوم اجتماعی

محمود بسطامی نژاد^۱ اکبر طالب پور^{۲*} خلیل میرزایی^۳

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی گرایش اقتصادی و توسعه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲- دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران

۳- دانشیار گروه جامعه‌شناسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

چکیده

هدف این تحقیق، تحلیل دیدگاه صاحب‌نظران علوم اجتماعی ایران در رابطه با علل توسعه نیافتگی کشور و دستیابی به راهکارهای پیشنهادی آنها برای رفع این معضل و دستیابی به توسعه است. با توجه به اهداف تحقیق از رویکرد کیفی و روش تحقیق دلفی استفاده شده است. مطلعین این پژوهش شامل تمام کسانی بود که در حوزه توسعه صاحب‌نظر بوده و در این زمینه دارای کتاب، مقاله و یا اثر پژوهشی بودند که با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند و اطلاعات محور تعداد ۱۵ نفر از این افراد به عنوان مشارکت‌کننده انتخاب شدند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که صاحب‌نظران مشارکت‌کننده در این پژوهش، نقش موانع داخلی را در توسعه نیافتگی کشور مهم‌تر دانسته و اصلی‌ترین علت از دید آنها، "سوء مدیریت داخلی" و "فقدان یک مدیریت شایسته سالار" است و فقدان مدیران شایسته و نبود دولت توسعه‌گرا نیز مزید بر علت شده است تا این امر تشدید و ادامه یابد. مهم‌ترین راهکار پیشنهادی این متفکرین برای خروج از این وضعیت، روی کار آمدن یک دولت توسعه‌گرا با محوریت مشارکت همه‌جانبه مردم می‌باشد.

واژگان کلیدی: توسعه نیافتگی، سوء مدیریت، مدیریت شایسته سالار، دولت توسعه‌گرا.

مقدمه و بیان مسئله

توسعه و توسعه نیافتگی از مباحثی هستند که در سالهای اخیر مطالب زیادی در مورد آنها گفته و نگاشته شده است. نگاه به توسعه در جوامع پیشرفته و در کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه متفاوت است، در کشورهای پیشرفته هدف از دستیابی به آن، افزایش امکانات و رفاه مردم است در حالیکه در جوامع توسعه نیافته، بیشتر ریشه کنی فقر و افزایش عدالت اجتماعی مورد نظر بوده است. روند و فرایند توسعه در ایران تحت تأثیر دگرگونی های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و...، ناموزون و ناهماهنگ بوده و تحت تأثیر عوامل درون جامعه و برون جامعه ای مختلفی قرار داشته است لذا برای دستیابی به آن باید تنگناها و موانع آن را شناسایی و برطرف نمود و زمینه های آن را فراهم کرد. مرور تاریخ پر فراز و نشیب ایران، نشان از تلاش های بزرگمردان زیادی از قبیل امیر کبیر، مصدق و... برای پیشرفت و توسعه این سرزمین دارد که نشان می دهد که این مقوله از دیرباز ذهن مسئولان و متفکران کشور را به خود مشغول کرده است. در حالیکه بیش از نیم قرن از طرح مباحث مربوط به توسعه می گذرد و علی رغم برنامه های مختلف توسعه در کشور، هنوز در طراحی یک مدل بومی توسعه که شرایط و ویژگی های مختلف تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و... کشور را لحاظ نماید، مشکل داریم. در واقع در کشور یک اتفاق نظر واحد درباره توسعه وجود ندارد. مثلاً دوست داریم توسعه یافته شویم ولی از مصادیق توسعه نفرت داریم! و عده ای آن را یک گفتمان غربی که برای استثمار کشورهای جهان سوم طراحی شده است، قلمداد می کنند. بنابراین ابتدا باید تکلیف خودمان را با توسعه و گفتمان مربوط به آن مشخص کنیم و چنانچه توسعه را به عنوان هدف خود در نظر بگیریم، باید یک فرایند را طی کرده و قدم به قدم در این راه گام برداریم. بدون شک اولین قدم در این راه، شناخت نقاط ضعف و قوت کشور و شناسایی قابلیت ها، ظرفیت ها و پتانسیل های موجود می باشد.

صاحب نظران مختلف، هر کدام، علل و عوامل مختلفی را برای توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه ذکر می کنند. بعضی از آنها بر نقش عوامل خارجی، استعمار و استثمار منابع این کشورها تأکید می ورزند در حالیکه عده ای نیز نقش عوامل داخلی، ساختارها، ارزشهای فرهنگی، سنت و... را در عقب ماندگی این کشورها مهم می دانند. بسته به نوع نگاه آنها، دیدگاه آنها جهت دستیابی به توسعه متفاوت خواهد بود. با توجه به مطالب ذکر شده می توان گفت که شرایط مختلف یک کشور، دیدگاه حاکمان و دولتمردان آن و نگاهی که صاحب نظران توسعه یک کشور به توسعه، ابعاد و شاخص های آن دارند، می تواند عامل مهمی در جهت دستیابی به این امر و تداوم آن در یک سرزمین باشد. کشور ما ایران نیز با توجه به ویژگی های خاص اقلیمی، ژئوپولیتیکی، اجتماعی و... که داشته و تغییر و تحولاتی که در ۱۰۰ سال اخیر به خصوص بعد از انقلاب ۵۷ تجربه نموده است، از کاروان

توسعه غافل نبوده و در برهه‌های خاصی با شتاب زیاد، هر چند نامتوازن، در پی آن بوده و در برهه‌هایی نیز به دلایل مختلف از این امر فاصله گرفته است.

اگر به معمای توسعه نیافتگی ایران دقت کنیم در می‌یابیم که در این قضیه عوامل مختلفی نقش داشته‌اند. از جمله موارد مطرح شده در این باره می‌توان به: کوتاه بودن دوره برنامه ریزی در کشور، تک محصولی بودن اقتصاد، فساد و رانت جویی شدید در اقتصاد (دولت رانتیر)، شرایط اقلیمی و موقعیت جغرافیایی ایران، استبداد نظام سیاسی حاکم، نبود امنیت و مالکیت خصوصی در کشور و... اشاره کرد. همچنین ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی، شرایط تاریخی، واقع شدن در چهار راه تهدید و ناامنی جهان (خاورمیانه)، جنگ هشت ساله، تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی و... موارد ذکر شده را تشدید می‌نماید. بنابراین بدون بررسی و مطالعه موارد فوق، بحث از راه حل برون رفت از این وضعیت (توسعه نیافتگی) بی‌فایده خواهد بود. بدون شک شناخت نقاط ضعف و قوت جامعه، مهیا شدن شرایط ذهنی مسئولین و مردم و همراهی نخبگان و صاحب‌نظران توسعه در این قضیه نقش به‌سزایی دارد و تا زمانیکه کارگزار اصلی توسعه در کشور مشخص نشود و یک صدای واحد از حکومت بطور عام و دولت به صورت خاص برنخیزد، شرایط فعلی تداوم داشته و بحث از توسعه و توسعه نیافتگی بی‌فایده خواهد بود. فارغ از اهمیت نقش عوامل خارجی و یا داخلی دخیل در توسعه نیافتگی، قبول وضعیت موجود، یعنی پذیرش عقب ماندگی و داشتن یک عزم راسخ ملی برای رفع این مشکل مهم‌ترین نکته است. بی‌تردید نقش جامعه علمی و دانشگاهی کشور در شناسایی نقاط ضعف و قوت کشور و ارائه راه حل برای برون رفت از وضعیت توسعه نیافتگی حاکم بر آن، نقش به‌سزایی خواهد بود. حال این تحقیق بر آن است که علل و عوامل توسعه نیافتگی کشور را از دیدگاه صاحب‌نظران علوم اجتماعی کشور بررسی و مطالعه نماید و با واکاوی مهم‌ترین آنها، راهکارهای عملی برای برون رفت از این وضعیت ارائه نماید.

پرسشهای تحقیق:

۱- صاحب‌نظران علوم اجتماعی علل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران را در چه می‌دانند؟

۲- اقدامات پیشنهادی صاحب‌نظران علوم اجتماعی ایران برای دستیابی به توسعه چیست؟

پیشینه تحقیق:

تحقیقات زیادی با رویکردها و روشهای مختلف در رابطه با توسعه و توسعه نیافتگی صورت گرفته است. در هر یک از این پژوهش‌ها علل گوناگونی برای توسعه نیافتگی ذکر شده که بعضی از آنها علل و عوامل خارجی را دلیل توسعه نیافتگی ذکر کردند و بعضی دیگر موانع داخلی را علت توسعه نیافتگی می‌دانند. به تبع با توجه به

اینکه توسعه نیافتگی ناشی از عوامل خارجی باشد یا داخلی، راه دستیابی به توسعه متفاوت خواهد بود. در زیر به تعدادی از این تحقیقات اشاره می‌گردد:

- جعفری و قنبری (۱۳۹۶) در تحقیقی با عنوان «مطالعه موانع توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران» نشان دادند که تا علت توسعه نیافتگی مشخص و راه صحیح انتخاب نشود، هر گونه گشایشی در واردات، توسعه نیافتگی را عمیق تر می‌کند. تأثیر اقتصاد غیر رسمی را نیز می‌توان در وابستگی شدید به رانت های دولتی، به عنوان منبع اصلی درآمد اشاره کرد. مادامی که درآمدهای نفتی ادامه دارد، دولت ها تنها با آن دسته از تقاضاهای مردم پاسخ خواهند داد که برای حفظ قدرت و موقعیتشان ضروری باشد در حالیکه توسعه اقتصادی از طریق نفت می‌تواند پیش درآمدی برای توسعه سیاسی، اجتماعی و نهادسازی برای جامعه ای دموکراتیک باشد.

- آزاد ارمکی (۱۳۹۴) در تحقیقی با عنوان «عقب ماندگی و توسعه در ایران» نشان داد که برای دستیابی به الگوی توسعه ای در ایران بایستی از ایده آل گرایی اجتناب کرد و به سرمایه ها و داشته های موجود و شیوه های زیست ایرانی تأکید داشت. این حرکت دو وجهی (اجتناب از ایده آل گرایی و تأکید بر زیست ایرانی) زمینه ساز ورود به تجربه توسعه در ایران را فراهم می‌سازد.

- پرنانک و دیگران (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «مطالعه اثر درآمدهای نفتی بر شاخص حکمرانی خوب در کشورهای منتخب عضو اوپک» به بررسی تاثیر درآمدهای نفتی بر شاخص حکمرانی خوب در کشورهای عضو اوپک با استفاده از رهیافت داده‌های تابلویی در دوره ۲۰۱۱-۱۹۹۶ پرداخته است. در این تحقیق از میانگین حسابی شش مولفه کنترل فساد، اثربخشی دولت، کیفیت قوانین، قانونمداری، اعتراض و پاسخگویی و ثبات سیاسی با عنوان شاخص حکمرانی خوب استفاده کرده و تاثیر درآمدهای نفتی بر تمامی مولفه‌ها را نیز به طور جداگانه مورد بررسی قرار داده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که درآمدهای نفتی اثر منفی و معنی داری بر شاخص حکمرانی خوب داشته و حاکی از تاثیر منفی و معنادار درآمدهای نفتی بر شاخص های کنترل فساد، ثبات سیاسی و اعتراض و پاسخگویی است. از سوی دیگر، درآمدهای نفتی بر روی اثربخشی دولت و کیفیت قوانین اثر منفی و روی قانون مداری اثر مثبت داشته، اما این تاثیرات معنادار نبوده است.

- تقی لو (۱۳۹۳) در تحقیقی با عنوان «موانع نظری تحقق الگوی بومی توسعه در ایران معاصر» ضمن ارائه دیدگاههای مختلف درباره موانع توسعه نیافتگی نشان داد که شناخت علل و موانع توسعه و ارائه الگوی مناسب درباره آن در جوامع مختلف نیازمند توجه به تفاوت های تاریخی، اعتقادی، فکری، فرهنگی و همچنین شرایط محیطی و ساختارهای متفاوت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که مستلزم انواع متفاوتی از الگوهای توسعه و نوشتن گوی هستند.

نقدی و حصارى (۱۳۹۱) موانع سیاسى و بویژه استبداد تاریخی و آمادگی ایرانیان در پذیرش استبداد را مهم‌ترین عامل توسعه نیافتگی ایران ذکر کردند. پوریانی (۱۳۸۵) معتقد است که تا هنگامی که انسان‌های متخصص و ماهر به وجود نیایند و روند توسعه را در دست نگیرند، توسعه اقتصادی - اجتماعی ایجاد نخواهد شد. امام جمعه زاده و منفرد (۱۳۸۳) نشان دادند که وجود فرهنگ پدر سالاری، فقدان اندیشه سیاسی چالشگر و نبود زمینه‌ها و بسترهای فکری جهت تحول نظام سیاسی، ساختار قبیله‌ای جامعه، فقدان نهادهای سیاسی و اقتصادی مستقل از حکومت و... موانع تاریخی توسعه نیافتگی سیاسی ایران می‌باشند.

نگاهی به تحقیقات انجام شده در رابطه با علل و عوامل توسعه نیافتگی، نشان می‌دهد که هر کدام از آنها دلایل مختلفی را برای عقب ماندگی ایران ذکر می‌کنند؛ بعضی از آنها موانع داخلی همچون استبداد پذیری ایرانیان، ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، دولت رانتیر و... را علت توسعه نیافتگی ذکر می‌کنند و عده‌ای دیگر نیز نقش عوامل خارجی از قبیل استعمار، امپریالیسم جهانی و... را برجسته می‌نمایند. جدای از میزان اهمیت هر کدام از این عوامل، تا زمانیکه یک اجماع نظری واحد در رابطه با علل توسعه نیافتگی و راه‌های برون رفت از آن حاصل نشود، دستیابی به توسعه میسر نخواهد بود. بنابراین این تحقیق بر آن است تا با شناسایی دیدگاه‌های صاحب‌نظران علوم اجتماعی ایران در رابطه با توسعه، به یک اجماع نظری در رابطه با علل توسعه نیافتگی کشور دست یافته و راهکارهای عملی برون رفت از این وضعیت را مشخص نماید.

مبانی نظری:

نظریه‌ها و مکاتب مختلف دیدگاه‌های متفاوتی درباره علل توسعه نیافتگی جوامع جهان سوم و چگونگی برون رفت از این وضعیت ارائه کرده‌اند. بعضی از آنها عوامل خارجی همچون استعمار، امپریالیسم جهانی، تقسیم کار کهنه جهانی و... را مسبب عقب ماندگی کشورهای موسوم به در حال توسعه یا جهان سوم می‌دانند و بعضی دیگر نیز موانع داخلی از قبیل ساختارها و ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و... حاکم بر این جوامع را عامل توسعه نیافتگی آنها ذکر می‌کنند. در این پژوهش نظریات و دیدگاه‌های صاحب‌نظران چهار مکتب نوسازی، وابستگی، اکلا و نظریه نظام‌های جهانی به عنوان مبانی نظری تحقیق انتخاب شده و در زیر به تفصیل شرح داده می‌شود:

مکتب نوسازی: نوسازی دیدگاهی است که در پی تبیین موانع درونی و داخلی در کشورهای جهان سوم می‌باشد. به تعبیری این نظریه معتقد است که باید ساختارهای درونی و داخلی جوامع را آماده و مستعد پذیرش پویای نوسازی بکنیم. الگوی عملی آنها تجربه تاریخی مغرب زمین و کشورهای پیشرفته و توسعه یافته غربی است و بر مبنای دیدگاه تطوری‌ای که از آن برخوردارند و نیز به واسطه ایده آل و کمال مطلوب شمردن آنچه در مغرب زمین محقق شده است، به نوعی الگوی توسعه و متجدد شدن غربی را پذیرفته و با عنایت به ساز و کارهای

درونی کشورهای توسعه یافته که زمینه ساز توسعه یافتگی و متجدد شدن آنها شده است، فقدان تحقق این ساز و کارها را در کشورهای غیر غربی و توسعه نیافته جستجو می کنند. همچنین بر مبنای جستجو و پژوهش خود که برخاسته از مدل های غربی است، به ارائه راه حل و نسخه نویسی در خصوص این کشورها می پردازند (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۷: ۱۷۴).

مکتب نوسازی برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم، از هر دو نظریه " تکامل گرایی " و " کارکردگرایی " بهره گرفت. این مکتب به دو شاخه کلاسیک و جدید تقسیم می شود. از جمله متفکران برجسته مکتب نوسازی کلاسیک، " مک کله لند "، " اینکلوس "، " بلا " و " لیپست " هستند. به مکتب نوسازی کلاسیک انتقاداتی وارد شده است که به طور خلاصه بیان می شود:

۱- منتقدان با توسعه تک خطی در نظریه تکامل گرایی مخالفت کرده اند و به نظر آنها اعتقاد به توسعه تک خطی، موجب غفلت از راه های جایگزین دیگری شده است که کشورهای جهان سوم می توانند برای دستیابی به توسعه انتخاب کنند. خوش بینی بیش از حد محققان نوسازی نیز مورد انتقاد قرار گرفته است ۲- منتقدان مکتب نوسازی با فرض ناسازگاری میان سنت و تجدد که کارکردگرایان مطرح می کنند نیز مخالف هستند و به اعتقاد آنها همواره در جوامع سنتی ارزش های جدید و در جوامع مدرن نیز ارزش های سنتی حضور داشته اند ۳- در حوزه روش شناختی نیز به سطح بالای انتزاع در بحث های متفکران نوسازی، عدم انجام مطالعات تاریخی پسین و پیشین و صرفاً اتخاذ یک روش تطبیق ملی انتقاد شده است ۴- از نظر " نئومارکسیسم " نیز، نوسازی یک ایدئولوژی جنگ سرد است که برای توجیه دخالت های ایالات متحده در جهان سوم طراحی شده است ۵- مکتب نوسازی به دلیل غفلت از عامل مهم سلطه خارجی نیز مورد انتقاد قرار گرفته است (ازکیا، احمدرش و دانش مهر، ۱۳۹۲: ۳۶-۳۲).

مکتب نوسازی جدید: در اواخر دهه ۷۰، اندیشمندان مکتب نوسازی به تدریج با اصلاح بخشی از اندیشه های خود، یک رشته مطالعات جدید را با عنوان " مطالعات نوسازی جدید " آغاز کردند. متفکران نوسازی جدید نیز موضوع بررسی خود را توسعه جهان سوم قرار دادند، تحلیل های آنها در سطح ملی ارائه می شود و هدف شان تبیین توسعه از طریق عوامل داخلی مانند ارزش های فرهنگی و نهادهای اجتماعی است. آنها نیز همانند متفکران کلاسیک از اصطلاحاتی مانند سنت و تجدد استفاده می کنند و معتقدند نوسازی به نفع کشورهای جهان سوم است. اما تفاوت های مهمی نیز میان دو مکتب مذکور وجود دارد. اولاً در مطالعات جدید نوسازی، سنت و تجدد به عنوان مفاهیمی متباین در نظر گرفته نمی شوند و حتی می توانند با یکدیگر همزیستی و پیوند داشته باشند. دوم اینکه به جای بیان بحث های مجرد و انتزاعی به انجام مطالعات مشخص موردی و ارائه تحلیل

های تاریخی توجه می‌کنند. علاوه بر این، آنها به مسیر یک طرفه توسعه به سوی الگوی غربی اعتقاد ندارند و معتقدند هر یک از کشورهای جهان سوم می‌توانند مسیر خاص خود را برای نیل به توسعه دنبال کنند. همچنین علاوه بر توجه به عوامل داخلی، برای عوامل خارجی و نقش ستیز اجتماعی نیز اهمیت بسیاری قائل می‌شوند (همان: ۳۶-۳۷).

مکتب "اکلا"^۱ : دیدگاه نظریه پردازان مکتب اکلا اگر چه در برابر اندیشه های مربوط به دیدگاههای توسعه گرا که در پی اشاعه نظام سرمایه داری بودند قرار می‌گیرد ولی دیدگاهی مارکسیستی نیست و بیشتر بعد ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی دارد. کشورهای آمریکای لاتین قبل از طرح دیدگاههای مکتب اکلا از راهبرد توسعه صادرات سنتی پیروی می‌کردند. بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ میلادی به صورت گسترده تقاضای غرب را برای تولیدات آمریکای لاتین کاهش داد. مشکل تکیه و اعتماد کردن به خارج به عنوان نیروی محرک رشد و توسعه اقتصادی برای این کشورها آشکار شد و این امر زمینه ای شد که روشنفکران این کشورها به طراحی « راهبرد توسعه درونزا » اقدام نمایند که در مقابل افزون طلبی های تجارت جهانی آسیب پذیری کمتری دارد. نظریه پردازان مکتب اکلا علاوه بر تقسیم جهان به دو بخش مرکز و پیرامون در قالب تحلیل ساختاری خود بر وجود یک ساخت دوگانه در درون کشورهای آمریکای لاتین اشاره می‌کنند. در این کشورها به دلیل ارتباطی که آنان با کشورهای صنعتی مرکز داشته اند شاهد دو بخش سنتی و مدرن هستیم که این دو بخش به صورت منفک و مجزای از یکدیگر فعالیت دارند و عقب ماندگی و توسعه کشورهای آمریکای لاتین را بر مبنای این ساخت دوگانه تبیین می‌کنند. این ساخت دوگانه نتیجه ارتباط نابرابر با کشورهای توسعه یافته صنعتی و پیروی و دنباله روی از « الگوی توسعه برونزا » است. به بیانی دیگر رویکرد اکلا بر پایه دو اصل اساسی مبتنی است؛ بر اساس اصل اول، کشورهای در حال توسعه از ساختاری دوگانه برخوردارند: یک ساختار پیشرفته و نوین و یک ساختار عقب مانده و فئودالی. تحت حاکمیت دولت سرمایه داری و با افزایش استقلال ملی می‌توان با ایجاد بخش های زیربنایی مثل جاده ها، تولید نیرو و سایر ضروریات پیشرفت به سوی صنعتی شدن را تضمین نمود. بر اساس اصل دوم، جهان به یک بخش مرکزی صنعتی و یک بخش پیرامونی تقسیم شده است. در شرایط رقابت عنان گسیخته، مرکز بخش اعظم افزایش درآمد جهانی را به زیان پیرامون متصرف می‌شود (ساعی، ۱۳۹۴: ۹۶-۹۴).

^۱ - Economic Commission Of Latin America (ECLA)

طرفداران این مکتب به انتقاد از تقسیم کار کهنه جهانی پرداختند که طی آن از کشورهای آمریکای لاتین (پیرامون) خواسته شده بود که به تولید مواد غذایی و مواد خام برای مراکز بزرگ صنعتی (مرکز) پردازند و در عوض از کالاهای صنعتی مزبور بهره مند شوند. بر همین مبنا سیاست " جایگزینی واردات " را در قالب راهبرد " توسعه درونزا " مطرح کردند. تا حدی می توان گفت راهبرد اکلا بیش از حد خوش بینانه بود زیرا صنعتی شدن را نقطه پایانی برای همه مشکلات توسعه می دانستند. در واقع می توان گفت که تحولات ساختاری هیچگاه در فهرست اولویت های اکلا قرار نگرفت. در مجموع می توان گفت که اصول اساسی مکتب اکلا عبارتند از:

۱- تغییر مسیر توسعه معطوف به خارج به توسعه داخلی که با نوعی اقتصاد محلی و دولتی کنترل می شود و وابستگی به تجارت خارجی محدود می گردد ۲- به کارگیری سیاست های صنعتی و تقویت مشارکت طبقه متوسط و پایین جامعه در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ۳- ادغام توده های روستایی در سیستم تولیدی جامعه از طریق اصلاحات ارضی ۴- تقویت دولتی توسعه گرا و مستقل از لحاظ سیاسی ۵- تحقق نوعی ایدئولوژی توسعه گرا در قالب الگوی توسعه درونزا با تاکید بر راهبرد جایگزینی واردات (ازکیا، دانش مهر و احمدرش، ۱۳۹۲: ۴۱-۳۹).

متأسفانه به دلایلی چون تشدید دخالت دولت و سیاست های تعرفه ای شدید، کاهش کیفیت کالاهای مصرفی و مهمتر از همه بنیان نهادن صنعت بر مبنای الگوهای مصرفی و تولیدی قدیمی، نارساییها و نوعی وابستگی که در زمینه تکنولوژی در کشورهای پیرامون وجود داشت، موجب شد که این راهبرد و الگو نتواند رویکردی موفقیت آمیز در کشورهای آمریکای لاتین داشته باشد و این امر زمینه نقد مکتب اکلا شد. به بیانی دیگر شکست برنامه متعادل اصلاحات اکلا، مکتب وابستگی را واداشت که برنامه بنیادی تری را در قالب نئومارکسیسم پیشنهاد نماید (ساعی، ۱۳۹۴: ۱۱۰).

مکتب وابستگی: می توان مدعی شد که پیدایش این نظریه متأثر از شرایط و عوامل زیر است:

۱- همگرایی دو جریان فکری یعنی مارکسیسم جدید و مباحث توسعه ای آمریکای لاتین به عنوان زمینه ساز مباحث این نظریه ۲- جلب توجه مارکسیسم از جهان غرب به جهان سوم به عنوان دیگر عامل زمینه ساز ۳- مباحث درونی آمریکای لاتین در مورد توسعه نیافتگی ۴- پیدایش نسل جوان و رادیکال اقتصاددانان آمریکای لاتین ۵- پیدایش گروهی از مارکسیستهای جدید و شکل گیری مارکسیسم اروپایی ۶- شکل گیری جنبش های آزادیخواهانه و حرکت های ملی و دینی در کشورهای جهان سوم ۷- بحرانهای متعدد ساختاری در جهان سرمایه داری پس از جنگ جهانی اول و دوم (آزاد ارمکی، ۱۳۹۰: ۱۱۵-۱۱۴).

متفکران این دیدگاه، وابستگی را به عنوان فرایندی بسیار "عام" تلقی می‌کنند که در مورد همه کشورهای جهان سوم صادق است که در این حالت، تنوعات محلی و پیچیدگی‌های تاریخی تا حدودی نادیده گرفته می‌شود. دوم اینکه، وابستگی به عنوان یک وضعیت خارجی قلمداد می‌شود که از بیرون تحمیل شده است و از این رو، مهم‌ترین موانع توسعه ملی در کشورهای جهان سوم، میراث تاریخی استعمار و تداوم تقسیم کار نابرابر بین المللی محسوب می‌شود. فرض دیگر مکتب مذکور این است که وابستگی غالباً به عنوان یک وضعیت "اقتصادی" در نظر گرفته می‌شود و نتیجه جریان انتقال مازاد اقتصادی از کشورهای جهان سوم به سوی کشورهای سرمایه داری غرب است. همچنین وابستگی به عنوان بخشی از "قطب بندی منطقه ای"^۱ در اقتصاد جهانی قلمداد می‌شود. به طوری که از یک سو، جریان خروج مازاد از کشورهای جهان سوم، موجب توسعه نیافتگی آنها می‌گردد. از طرف دیگر، انتقال همین مازاد اقتصادی به نفع جریان توسعه در غرب تمام می‌شود. فرض دیگر این دسته از متفکران این است که وابستگی و توسعه را دو فرایند ناسازگار با یکدیگر تلقی می‌کنند (از کیا، احمدرش و دانش مهر، ۱۳۹۲: ۴۲).

مکتب وابستگی نیز به دو شاخه کلاسیک و جدید تقسیم می‌شود. نظریه پردازان وابستگی کلاسیک، وابستگی را به عنوان وضعیتی اقتصادی و تحمیل شده از بیرون تلقی می‌کنند و بر ناسازگاری میان وابستگی و توسعه تأکید می‌نمایند. مطالعات "باران"^۲ درباره نقش استعمار در هند، از مطالعات وابستگی کلاسیک محسوب می‌شود. مطالعات سنتی وابستگی از دو جنبه روش‌شناسی و خط‌مشی‌های سیاسی مورد انتقاد قرار گرفته است. نظریه پردازان نوسازی، دیدگاه وابستگی را به عنوان بخش تبلیغاتی ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم قلمداد کردند و آن را از این نظر مورد انتقاد قرار دادند. به میزان بالای انتزاع و عدم توجه به تنوعات ملی در این رویکرد نیز انتقاد شده است. منتقدان مارکسیست اعتقاد دارند که این مکتب با تأکید بسیار بر عوامل خارجی، نقش نیروهای محرک داخلی مانند طبقات اجتماعی، مبارزات طبقاتی، دولت و منازعات سیاسی را نادیده می‌گیرد. انتقاد دیگری که به متفکران این رویکرد وارد می‌شود، این است که صرف نظر از اینکه سلطه مرکز تا چه حد قوی باشد، این چیرگی می‌تواند فرصت‌هایی را برای انتقال عقاید، نهادها و فن‌آوری‌ها فراهم کند که کشورهای پیرامون می‌توانند از آن برای تحول خود استفاده کنند. به اعتقاد منتقدان، وابستگی و توسعه می‌توانند با یکدیگر همزیستی داشته باشند و وابستگی لزوماً به توسعه نیافتگی منجر نمی‌شود. همچنین منتقدان ادعا می‌

^۱ - Regional Polarization

^۲ - Baran

کنند که دیدگاه وابستگی از نتیجه گیری های سیاسی مبهمی برخوردار است و دقیقاً شرح نمی دهد که دولت های تازه استقلال یافته برای دستیابی به اهداف ملی خود چه کار انجام دهند (همان: ۴۵-۴۴). در مجموع در این نظریه دیدگاهها و برداشتهای متفاوتی وجود دارد. از مهم ترین آنها وجود دو دیدگاه وابستگی قدیم و جدید است. هر دو دیدگاه در اصول کلی مطرح شده به طور نسبی اشتراک نظر داشته ولی تفاوتهایی نیز بین آنها وجود دارد.

دیدگاه وابستگی کلاسیک: این دیدگاه بر اندیشه پل باران^۱ یکی از متفکران کلاسیک نظریه وابستگی مبتنی است. او در پی ریزی این نظریه نقش اساسی داشته است. توسعه نظریه وابستگی بر اثر بکارگیری کار پل باران در مطالعه آمریکای لاتین توسط آندره گوندره فرانک^۲ بوده است. در این دیدگاه رابطه بین کشورهای مرکزی با اقماری بر بهره کشی استوار است. استمرار و شدت این رابطه موجب ثروتمند شدن کشورهای قطب مرکزی و فقیرتر شدن کشورهای اقماری خواهد بود. از این رو عقب افتادگی کشورهای جهان سوم به جای عوامل درونی به عوامل خارجی مربوط است.

وابستگی جدید: این دیدگاه در مطالعات اندیشمندان نظریه وابستگی ریشه دارد و در دوره جدید پتر اوانز^۳ از همه مهم تر است. او در توسعه دیدگاه جدید وابستگی به طور روشن و مشخص نقش عمده تری داشته است. اوانز در بیان دیدگاه خود که عنوان «توسعه وابسته گونه» را برای آن انتخاب کرده است از بررسی دیدگاه اندیشمندان دیدگاه کلاسیک شروع می کند و در نهایت به طرح اصول و مبادی این دیدگاه می پردازد. اوانز نظریه امپریالیسم و برداشت کلاسیک از نظریه وابستگی را به دلیل غفلت از بررسی علل داخلی در توسعه و یا عدم توسعه جهان سوم مورد انتقاد قرار داده و بر این نکته تأکید ورزیده است که باید عوامل داخلی و خارجی را در یک ارتباط هماهنگ با هم به حساب آورد. تأکید اوانز بر نقش برگزیدگان جامعه برزیل در توسعه و وابستگی است. او در سیستم اقتصادی سه نوع برگزیده چون برگزیدگان سرمایه داری خارجی، داخلی و دولتی را به رسمیت شناخته است. در دیدگاه او دو اصطلاح توسعه و وابستگی در یک عبارت جمع شده است. منظور او این است که در عین حال که وابستگی وجود دارد نوع یا درجه ای از توسعه یافتگی نیز حاصل می شود. «توسعه توأم با وابستگی» یک مثال خاص از وابستگی است که به واسطه ترکیب یا همکاری سرمایه داخلی و خارجی مشخص گردیده است. دولت هم در این مجموعه مشارکت دارد و یکی از علل توسعه و وابستگی است. در این دیدگاه

^۱ - Paul Baran

^۲ - Andre Gundreh Frank

^۳ - Peter Evans

دولت نقش مؤثرتری به عهده دارد و در جهت کسب منافع خود عمل می‌کند و نقش سازماندهی و هماهنگی بین دیگر نیروها را نیز بر عهده دارد. او انز اصرار دارد که این نوع وابستگی به سبب بعضی از سرمایه‌گذارها، وارد شدن تکنولوژی و مشارکت در بازار بین‌الملل، در جامعه سطحی از توسعه را ایجاد می‌کند و بنابراین ارتباط با کشورهای سرمایه‌داری تنها وابستگی مطلق در پی ندارد (آزاد ارمکی، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۰)

مکتب "نظام جهانی" ^۱: در میان نظریه‌های مختلف ارائه شده در حوزه توسعه، نظریه نظام جهانی از تئوری‌هایی است که از دهه ۱۹۷۰ میلادی تا به امروز با فراز و فرودهای متعددی روبرو شده است. در نظریه سنتی وابستگی، کشورهای متروپل صنعتی منشأ و عامل اصلی فقر و عقب‌ماندگی جهان سوم محسوب می‌شدند و از نظر این دیدگاه، صرف وجود رابطه میان مرکز و پیرامون موجب عقب‌ماندگی پیرامون و خروج مازاد و استعدادهای اقتصادی از کشورهای پیرامون می‌گردید. اما موفقیت الگوهای جدید توسعه اقتصادی که مبتنی بر پیوند با مرکز بود، این قضاوت طرفداران نظریه وابستگی را با بحران مواجه ساخت. لذا از دهه ۱۹۷۰ میلادی و تحت تأثیر ظهور جوامع تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی، بحران دولت‌های سوسیالیستی و زوال اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، نظریه "نظام جهانی" ملهم از رویکرد وابستگی مطرح گردید. این نظریه ضمن محور قرار دادن اقتصاد جهان به عنوان واحد تحلیل، نظام تاریخی را بر اساس سه لایه و قطب "مرکز" ^۲، "نیمه پیرامون" ^۳ و "پیرامون" ^۴ مورد مطالعه قرار می‌دهد. بر اساس این نظریه تمام رویدادهای اجتماعی باید در درون متن یک نظام جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. متفکر اصلی این مکتب "ایمانوئل والرشتاین" ^۵ می‌باشد (ساعی، ۱۳۹۴: ۱۸۳-۱۸۱).

از نظر والرشتاین اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به سه منطقه تقسیم شده است: مرکز ^۶، پیرامون ^۷ و نیمه پیرامون ^۸. کشورها را می‌توان به طور کلی بر اساس تعلق به یکی از این سه حوزه تقسیم بندی کرد. هر حوزه ای ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاصی دارد. **کشورهای مرکز** به لحاظ اقتصادی ثروتمند و دارای حوزه‌های تولیدی متنوع اند، از نظر تکنولوژیکی پیشرفته و مرکز تولید کارخانه‌ای، تجارت و امور مالی اند. دولت‌هایی با ثبات و قدرتمند و طبقه متوسطی قوی دارند و به لحاظ فرهنگی پیشرفته و جهان‌وطنی اند. **کشورهای**

^۱ - World System

^۲ - Core

^۳ - The Semi-periphery

^۴ - Periphery

^۵ - Immanuel Wallerstein

^۶ - Core

^۷ - Periphery

^۸ - Semiperiphery

پیرامونی به لحاظ اقتصادی، تک محصولی اند و از نظر تکنولوژیکی توسعه نیافته و فاقد بنیان های گسترش یافته مالی، تجاری و تولیدی اند. دولت هایی بی ثبات و ضعیف دارند و به لحاظ فرهنگی بسته و فقیرند. **جوامع نیمه پیرامونی** واجد خصیصه های کشورهای مرکز و پیرامونی، هر دو، هستند. از آنجا که نظام جهانی سرمایه داری پدیده ای پویا است، موقعیت جوامع در این حوزه ها تغییر می کند. برای مثال هلند در قرن هفدهم در مرکز قرار داشت. در قرن هجدهم هلند به همراه اسپانیا، بعد از آنکه قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی بریتانیا و فرانسه جایگزین آنان شدند، به جرگه کشورهای نیمه پیرامونی پیوستند. عامل اصلی پویای نظام جهانی سرمایه داری، تضاد ناشی از نابرابری های اجتماعی - اقتصادی میان کشورهاست. کشمکش های ملی دو سر منشأ عمده اجتماعی دارند: ابتدا کشمکش هایی که میان کشورهای مرکزی برای اعمال سلطه اجتماعی - اقتصادی و سیاسی وجود دارد. دوم، کشمکش هایی که میان مرکز و پیرامون وجود دارد. این کشمکش ها و نابرابری های ملی که بنیانی اقتصادی دارند، نیروی محرک تکامل این نظام نوین جهانی اند (سیدمن، ۱۳۹۱: ۳۴۲ - ۳۴۱).

بنابراین نظام جهانی بخشهای ساختاری داشت (مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون) که در طی مراحل متناوب توسعه و رکود به وجود آمدند. والرشترین معتقد بود که در چنین چارچوبی می توان تحلیل های تطبیقی کل نظام و توسعه بخشهای منطقه ای آن را انجام داد (پیت و هارت و یک، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

به نظر والرشترین به دلیل وجود پیوند میان بخشهای مختلف نظام سرمایه داری جهانی، توسعه و انباشت سرمایه در مرکز دقیقاً با توسعه نیافتگی و عدم پیدایش سرمایه کلان و نظام تولید پیشرفته در پیرامون مرتبط است. این بخش ها کاملاً بر هم اثر می گذارند؛ البته این امر به معنی خارجی دانستن علت توسعه نیافتگی جوامع پیرامون نیست. در نظریه والرشترین گرچه همه جوامع ناگزیر در نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اروپایی و یا به عبارت دیگر در نظام سرمایه داری متجلی شده اند اما دارای سرنوشتی محتوم و لایتغیر نیستند. هر یک از این جوامع (مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون) ممکن است در طول زمان به منزلتهای فراتر و یا فروتری تغییر مرتبت دهند، اما این تغییر مرتبتها و جایگاهها به معنی تغییر در نظام سرمایه داری نیست. این تغییر مرتبت به خاطر رقابت شدیدی است که بین جوامع تابع نظام جهانی سرمایه داری وجود دارد. البته این تغییر منزلت و جایگاه نیازمند وجود دو دسته از عوامل است: اول منابع ذخیره ای و دوم استراتژیهای مناسب کسب فرصتهای جدید اقتصادی برای صعود. دولتها باید به موقعیتی نائل آیند که بتوانند از فشار اقتصاد جهانی تا حدی رهایی یابند. وجود صنایع مناسب و قدرت سرمایه گذاری در سهولت دستیابی به این منزلت نقش بسیار مهمی ایفا می کند. به نظر والرشترین نابرابری اصل اساسی و نیروی محرک نظام جهانی است. به نظر او حتی به لحاظ نظری توسعه همزمان همه دولتها میسر

نیست، زیرا "شکاف فزاینده" مکانیزم همیشگی عملکرد اقتصاد جهانی است. البته برخی از کشورها به توسعه نائل می‌شوند اما به بهای توسعه نیافتگی کشورهای دیگر (ساعی، ۱۳۹۴: ۱۹۸-۱۹۶).

نظریه نظام‌های جهانی والرش‌تاین همزمان از سوی دو دیدگاه مارکسیستی و غیر مارکسیستی مورد نقد قرار گرفته است. برخی از مهمترین این انتقادها عبارتند از:

۱- بی‌توجهی نسبی نظریه نظام‌های جهانی به ساختارهای طبقاتی: تمرکز نظریه نظام‌های جهانی عمدتاً بر روی ساختارهای بین‌المللی و نابرابری جهانی است. این مسئله باعث می‌شود که والرش‌تاین در این نظریه برای ساختارهای اجتماعی - اقتصادی داخلی اهمیت ثانوی قائل شود ۲- توجه بیش از حد به عوامل اقتصادی: والرش‌تاین توجه خود را منحصراً بر عوامل اقتصادی توسعه نظام جهانی متمرکز کرده است و سایر عوامل مانند ملاحظات سیاسی، جنگ، عوامل فرهنگی و... را نادیده گرفته است ۳- غفلت و بی‌توجهی نسبت به واحد تحلیل دولت - ملت: والرش‌تاین در اکثر آثار خویش و بویژه در کتاب "نظام جهانی جدید" تلاش کرده است تا واحد تحلیل جدید غیر از دولت - ملت را مطرح کند. در حالیکه نظام دولت - ملت با وجود آغاز و گسترش فرایند جهانی شدن^۱ "همچنان رو به گسترش است و همانطور که آنتونی اسمیت اشاره کرده است تصور الغاء و نابودی دولت - ملت غیر قابل قبول است ۴- غفلت از موارد خاص توسعه در طول تاریخ ۵- جایگزینی نابجای بازار به جای تولید: یعنی "تولید" واحد اصلی تحلیل مارکسیستی را نادیده گرفته و در عوض بر "بازار" و مناسبات اقتصادی صرف تأکید کرده است ۶- شکنندگی و شیء‌گونگی مفهوم نظام جهانی (همان: ۲۰۴-۱۹۸).

نقد و بررسی: با توضیحاتی که در بالا ذکر شده می‌توان گفت که: مکتب نوسازی معتقد است که باید ساختارهای داخلی جوامع را آماده و مستعد پذیرش پویای نوسازی کنیم و موانع داخلی کشورها (فرهنگ و ارزش‌های سنتی و...) را عامل توسعه نیافتگی می‌دانستند و الگوی پیشنهادی آنها برای دستیابی به توسعه، تجربه کشورهای توسعه یافته غربی است. صاحب‌نظران مکتب اکلا معتقدند که تقسیم کار کهنه جهانی، که طی آن از کشورهای پیرامون خواسته شده بود تا مواد غذایی و مواد خام را برای کشورهای مرکز فراهم کنند و در عوض کالاهای صنعتی مراکز مزبور را خریداری نمایند، عامل اصلی عقب ماندگی کشورهای جهان سوم (پیرامون) است و ریشه اصلی تمام مشکلات این کشورها را پیروی از این الگوی توسعه برونزا می‌دانستند. راه حل آنها نیز سیاست "جایگزینی واردات" در قالب الگوی "توسعه درونزا" بود. به دنبال شکست برنامه اکلا که علل آن در متن شرح داده شد، عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران در قالب مکتب وابستگی، تصویری از مناسبات میان کشورهای

^۱ - Globalization

جهان سوم و غرب ارائه کردند که بیانگر وجود روابط تحمیل شده از خارج، مبتنی بر بهره‌کشی و خلاف جهت جریان توسعه بود و میراث تاریخی استعمار و تداوم تقسیم کار بین‌المللی را عامل عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم معرفی کردند. پیشنهاد آنها برای دستیابی به توسعه ائتلاف سه‌گانه میان دولت، سرمایه‌محلی و سرمایه بین‌المللی بود. دیدگاه آخری که مورد بحث قرار گرفت، مکتب نظام‌های جهانی والرش‌تاین بود که معتقد است نظام بین‌المللی شامل سه بخش مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون است که هر کدام در طی مراحل متناوب رکود و توسعه پدید آمدند و توسعه و انباشت سرمایه در مرکز دقیقاً با توسعه نیافتگی و عدم پیدایش سرمایه کلان و نظام تولید پیشرفته در پیرامون مرتبط است و اعتقاد داشت که هر یک از این جوامع (مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون) ممکن است در طول زمان تغییر جایگاه داده و در جایگاه‌های فراتر و یا فروتر قرار بگیرند و جایگاه فعلی آنها سرنوشت محتوم آنها نیست. وی برای ارتقای مرتبه و صعود، وجود دو دسته عوامل را ضروری می‌داند: ۱- منابع ذخیره ای ۲- استراتژی‌های مناسب کسب فرصت‌های جدید اقتصادی.

با نقد و بررسی نظریات این مکاتب در می‌یابیم که هر کدام از این دیدگاه‌ها در شرایط خاص زمان و مکانی، همچنین با توجه به ویژگی‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... حاکم بر کشورهای صاحب‌نظران مطرح‌کننده این مکاتب، بیان شده‌اند که بعضاً این شرایط با خصوصیات، شرایط و ویژگی‌های کشورهای جهان سوم، از جمله ایران، همخوانی ندارد و به تبع علل مطرح شده برای عقب‌ماندگی و راه‌حل‌های آنها برای دستیابی به توسعه انتزاعی و به دور از شرایط واقعی این کشورهاست. بنابراین لازمه دستیابی به توسعه برای هر جامعه‌ای این است که با بررسی شرایط مختلف تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی، سیاسی و... آن، یک اجماع نظری در رابطه با علل توسعه نیافتگی حاصل شود و با بررسی جمیع شرایط حاکم بر آن، راه‌های برون‌رفت از توسعه نیافتگی مشخص و عملیاتی گردد.

روش‌شناسی تحقیق: با توجه به اینکه هدف تحقیق دستیابی به علل عقب‌ماندگی ایران و تحلیل آنها و همچنین ارائه راهکارهای پیشنهادی جهت رفع این معضل بود لذا این مسئله مستلزم استفاده از کسانی بود که در این زمینه دارای تخصص و دانش کافی باشند و توسعه، شاخص‌ها و ابعاد مختلف آن را فهم و درک کنند. بنابراین استفاده از روش دلفی برای دستیابی به هدف مورد نظر و پاسخ به سؤالات تحقیق مناسب تشخیص داده شد و در این پژوهش از روش دلفی کلاسیک در طی سه راند استفاده کردیم.

تشکیل و ترکیب پانل دلفی:

روش دلفی با مشارکت افرادی انجام می‌پذیرد که در موضوع پژوهش دارای دانش و تخصص باشند. این افراد به عنوان پانل دلفی شناخته می‌شوند. گزینش اعضای واجد شرایط برای پانل دلفی از مهم‌ترین مراحل این روش

به حساب می‌آید. زیرا اعتبار نتایج بستگی به شایستگی و دانش این افراد دارد (پاول، ۲۰۰۳). این افراد بر خلاف آنچه در پیمایش‌های کمی معمول است بر مبنای نمونه‌گیری احتمالی^۱ انتخاب نمی‌شوند زیرا روش، ساز و کاری برای تصمیم‌گیری گروهی است و نیاز به متخصصان واجد شرایطی دارد که درک و دانش عمیقی از موضوع پژوهش داشته باشند. روشن است این افراد را نمی‌توان از این طریق انتخاب کرد. معمولاً انتخاب اعضای پانل از طریق نمونه‌گیری غیر احتمالی^۲ صورت می‌گیرد. یکی از روش‌های استفاده شده در این زمینه، نمونه‌گیری هدفدار یا قضاوتی^۳ است. این روش بر این فرض استوار است که دانش پژوهشگر درباره جامعه برای دستچین کردن اعضای پانل قابل استفاده است. در صورتی که پژوهشگر خود تمام افراد مناسب را برای عضویت در پانل شناسد، می‌تواند از روش نمونه‌گیری زنجیره‌ای نیز استفاده کند که نوعی دیگر از روش‌های غیر احتمالی به حساب می‌آید. در این روش پژوهشگر کار تعیین اعضا را با شناسایی فرد یا گروهی از افراد آگاه^۴، آغاز و از این طریق به دیگر افراد مناسب برای کار دست می‌یابد. این روش به ویژه هنگامی به کار می‌رود که شناخت افراد مناسب برای پژوهشگر دشوار باشد (رسولی، موعلی و رشیدی، ۱۳۹۳: ۷۶؛ به نقل از مشایخی، ۱۳۸۴).

در این پژوهش از روش نمونه‌گیری هدفمند و اطلاعات محور استفاده شده است و مطلعین شامل تمام کسانی بود که در زمینه توسعه صاحب‌نظر بوده و دارای کتاب، مقاله و یا حداقل یک اثر پژوهشی بودند. تعداد مناسب برای اعضا نکته مهم دیگری است که در تشکیل پانل باید به آن توجه کرد. مانند هر نمونه‌گیری دیگر حجم نمونه به عواملی مانند امکان دسترسی به افراد، زمان لازم و هزینه گردآوری اطلاعات بستگی دارد. در روش دلفی که اعضای پانل باید از متخصصان موضوع پژوهش باشند، این محدودیت‌ها افزایش پیدا می‌کند. از طرف دیگر ایجاد اتفاق نظر میان اعضا به عنوان هدف از کاربرد این روش با افزایش آنها دشوارتر می‌شود، هر چند تعداد اعضای پانل در پژوهش‌های پیشین از ۱۰ تا ۱۶۸۵ نفر متغیر بوده است اما هنگامی که میان اعضای پانل تجانس وجود داشته باشد حدود ۱۰ تا ۲۰ عضو توصیه شده است (پاول، ۲۰۰۳).

در این پژوهش ابتدا لیستی از اساتید ۱۰ دانشگاه برتر کشور در حوزه علوم اجتماعی تهیه شد و کسانی که در زمینه توسعه صاحب‌نظر بوده و دارای کتاب، مقاله و یا اثر پژوهشی بودند، مشخص گردیدند. سپس با کسب اطلاعات مورد نیاز این افراد و دستیابی به آدرس آنها، با نزدیک به ۴۰ نفر از این اساتید بحث و گفتگو گردید و پس از بیان

^۱- Probability sampling

^۲- Non-probability sampling

^۳- Purposive / judgmental sampling

^۴- Informant

عنوان تحقیق و روش تحقیق مورد استفاده در آن، تنها ۱۵ نفر از آنها برای همکاری در تحقیق اعلام آمادگی کردند. مشخصات شرکت کنندگان عبارت بود از:

- یک نفر فوق دکترای جامعه شناسی و مسائل توسعه
- دو نفر دکترای جامعه شناسی
- ۴ نفر دکتری جامعه شناسی گرایش اقتصادی و توسعه
- ۴ نفر دکترای علوم اقتصادی
- یک نفر دکترای جامعه شناسی گرایش توسعه اجتماعی روستایی
- یک نفر دکتری جامعه شناسی گرایش بررسی مسائل اجتماعی
- دو نفر دکترای جامعه شناسی گرایش فرهنگی

لازم به ذکر است که در تمام راندها، تعیین میزان امتیاز و اهمیت علل عقب ماندگی ایران از طریق طیف لیکرت و شامل گزینه های « تأثیر بسیار زیاد: ۵ امتیاز»، « تأثیر زیاد: ۴ امتیاز»، « تأثیر متوسط: ۳ امتیاز»، « تأثیر کم: ۲ امتیاز» و « تأثیر بسیار کم: ۱ امتیاز» صورت گرفت. در هر راند نیز در مقابل هر عامل مطرح شده، مجموع امتیاز در راند قبل و پاسخ پیشین هر فرد نیز به آگاهی مشارکت کنندگان می رسید

تعیین سطح اتفاق نظر: به نظر ویلیامز^۱ و وب^۲، بسیاری از محققان پیش از اجرای دلفی سطح اتفاق نظر را تعیین نمی کنند، بلکه پس از تحلیل داده ها این تصمیم گیری را انجام می دهند. این در واقع اختیاری بودن^۳ سطح اتفاق نظر را می رساند و گاه پژوهشگر تفسیر شخصی خود را درباره سطح اتفاق نظر بیان می دارد و از کلمات زیاد و کم استفاده می کند. البته راهکار مطمئن تر تخصیص ارزش عددی به سطح اتفاق نظر است. این کار تکرار پژوهش و مقایسه سطح اتفاق نظر را امکان پذیر می سازد (خدائی، ناخدا، ۱۳۸۹: ۱۵۴-۱۵۳).

در این پژوهش برای تعیین میزان اتفاق نظر میان اعضای پانل دلفی از ضریب هماهنگی کندال^۴ استفاده شده است. ضریب هماهنگی کندال نشان می دهد که افرادی که چند مقوله را بر اساس اهمیت آنها مرتب کرده اند، به طور اساسی معیارهای مشابهی را برای قضاوت درباره اهمیت هر یک از مقوله ها به کار برده اند و از این لحاظ با یکدیگر اتفاق نظر دارند. « اشمیت» برای تصمیم گیری درباره توقف یا ادامه دوره های دلفی دو معیار آماری

^۱ -Williams

^۲ - Webb

^۳ -Arbitrary

^۴ - Kendall's coefficient of concordance (w)

ارائه می‌کند. اولین معیار، اتفاق نظر قوی میان اعضای پانل است که بر اساس مقدار ضریب هماهنگی کندال تعیین می‌شود. در صورت نبود چنین اتفاق نظری، ثابت ماندن این ضریب یا رشد ناچیز آن در دو دور متوالی نشان می‌دهد که افزایشی در توافق اعضا صورت نگرفته است و فرایند نظرخواهی باید متوقف شود. شایان ذکر است که معناداری آماری ضریب هماهنگی کندال (W) برای متوقف کردن فرایند دلفی کفایت نمی‌کند. برای پانل‌های با تعداد بیشتر از ۱۰ عضو حتی مقادیر بسیار کوچک W نیز معنادار به حساب می‌آیند (رسولی، موعلی و رشیدی، ۱۳۹۳: ۸۰-۷۹؛ به نقل از مشایخی، ۱۳۸۴). در جدول زیر تفسیر مقادیر گوناگون ضریب هماهنگی کندال ذکر شده است:

جدول شماره ۱- تفسیر مقادیر گوناگون ضریب هماهنگی کندال

مقدار ضریب کندال (W)	تفسیر	اطمینان نسبت به ترتیب عوامل
۰/۱	اتفاق نظر بسیار ضعیف	وجود ندارد
۰/۳	اتفاق نظر ضعیف	کم
۰/۵	اتفاق نظر متوسط	متوسط
۰/۷	اتفاق نظر قوی	زیاد
۰/۹	اتفاق نظر بسیار قوی	بسیار زیاد

(علیدوستی، ۱۳۸۵: ۱۶؛ به نقل از اشمیت، ۱۹۹۷)

با توجه به توضیحاتی که ذکر شد در این پژوهش میزان ۷۰ درصد به عنوان سطح اتفاق نظر تعیین گردید و حداکثر امتیاز برای هر عامل عقب ماندگی ۷۵ امتیاز می‌توانست باشد و کسب ۷۰ درصد از این میزان امتیاز یعنی دستیابی به ۵۲/۵ امتیاز و بیشتر به منزله کسب سطح اتفاق نظر تلقی می‌شد و مواردی که این میزان امتیاز را کسب می‌کردند به عنوان علل اصلی عقب ماندگی که مشارکت کنندگان درباره آنها اتفاق نظر دارند، در نظر گرفته می‌شدند.

در این پژوهش برای تجزیه و تحلیل داده‌ها، از نرم افزار Spss استفاده شده و از آمار توصیفی شامل جداول توزیع فراوانی، میانگین، انحراف معیار و... و آمار استنباطی شامل ضریب هماهنگی کندال برای دستیابی به میزان سطح اتفاق نظر بین اعضای پانل دلفی در پایان راند سوم استفاده گردیده است.

یافته های پژوهش

در پرسشنامه راند اول علل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم از جمله ایران ذکر شده بود که از صاحب‌نظران مشارکت کننده در تحقیق درخواست گردید که نظر خود را از طریق طیف ۵ گزینه ای لیکرت شامل گزینه های بسیار زیاد، زیاد، متوسط، کم و بسیار کم اعلام نمایند. برای انتخاب علل مطرح شده، پیشینه و ادبیات تحقیق

شامل دیدگاه صاحب‌نظران و مکاتب مختلف توسعه‌ای مورد مطالعه، بحث و بررسی قرار گرفت و تعداد ۱۵ گزینه به عنوان علل عقب ماندگی ایران انتخاب شد و از صاحب‌نظران درخواست شد تا دیدگاه خود را در رابطه با میزان تأثیر گزینه‌های ذکر شده در عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران اعلام کنند و در پایان نیز دیدگاه خود را در مورد مهم‌ترین عوامل توسعه نیافتگی ایران بیان نمایند.

حداکثر امتیاز برای هر گزینه ۷۵ و حداقل امتیاز ۱۵ امتیاز بود. از ۱۵ پرسشنامه ارسالی در راند اول همه پرسشنامه‌های ارسالی تکمیل و دریافت گردید. نتایج راند اول در صفحه بعد ذکر شده است:

جدول شماره ۲ - نتایج آزمون‌های آماری برای علل عقب ماندگی ایران در راند اول

ردیف	علل عقب ماندگی	Mean (میانگین امتیاز)	Std.Deviation (انحراف معیار)	Mean Rank (میانگین رتبه)	میزان امتیاز راند اول
۱	فقدان حاکمیت علم	۴/۵۳	۰/۵۱۶	۱۴/۰۷	۶۸
۲	فقدان نیروی انسانی ماهر و کارآمد	۳/۸۰	۰/۴۱۴	۱۱/۹۷	۵۷
۳	عدم توجه به اقوام مختلف و عدم برنامه ریزی برای آنها	۳/۶۶	۰/۴۸۷	۱۱/۳۳	۵۵
۴	استبداد سیاسی حاکمان	۳/۶۶	۰/۴۸۷	۱۱/۱۳	۵۵
۵	فقدان دموکراسی	۳/۵۳	۰/۵۱۶	۱۰/۲۳	۵۳
۶	فقدان کار گروهی	۳/۲۶	۰/۴۵۷	۹/۰۷	۴۹
۷	موقعیت استراتژیک ایران و طمع ابرقدرتها برای دستیابی به آن	۳/۲۶	۰/۴۵۷	۸/۹۷	۴۹
۸	عدم ثبات اجتماعی بر اثر تغییر حکومت‌ها	۳/۲۶	۰/۵۹۳	۸/۹۰	۴۹
۹	استعمار و استبداد خارجی	۲/۶۶	۰/۴۸۷	۶/۰۷	۴۰
۱۰	محافظه کاری تاریخی	۲/۶۶	۰/۴۸۷	۵/۸۳	۴۰
۱۱	واردات زیاد و صادرات کم	۲/۶۰	۰/۵۰۷	۵/۶۷	۳۹
۱۲	سیاست‌های نادرست مالیاتی	۲/۵۳	۰/۵۱۶	۵/۲۷	۳۸
۱۳	جبرگرایی و تقدیرگرایی حاکم بر مردم ایران	۲/۴۶	۰/۵۱۶	۵/۰۳	۳۷
۱۴	اقتصاد تک محصولی	۲/۴۶	۰/۵۱۶	۴/۸۳	۳۷
۱۵	شرایط اقلیمی	۱/۴۶	۰/۵۱۶	۱/۶۳	۲۲

از ۱۵ عامل مطرح شده برای عقب ماندگی ایران ۵ گزینه سطح اتفاق نظر را کسب نمودند. سه عامل فقدان حاکمیت علم با ۶۸ امتیاز (کسب ۹۰/۶۶ درصد امتیاز ممکن)، فقدان نیروی انسانی ماهر و کارآمد با ۵۷ امتیاز (کسب ۷۶ درصد امتیاز ممکن) و عدم توجه به اقوام مختلف و عدم برنامه ریزی برای آنها با ۵۵ امتیاز (کسب ۷۳/۳۳ درصد امتیاز ممکن) به ترتیب مهم‌ترین عوامل عقب ماندگی ایران از دیدگاه مشارکت‌کنندگان در راند اول پژوهش بودند. همچنین سه عامل شرایط اقلیمی با ۲۲ امتیاز (کسب ۲۹/۳۳ درصد امتیازهای ممکن)، اقتصاد تک محصولی با ۳۷ امتیاز (کسب ۴۹/۳۳ درصد امتیاز ممکن) و جبرگرایی و تقدیرگرایی حاکم بر مردم ایران با

۳۷ امتیاز (کسب ۴۹/۳۳ درصد امتیاز ممکن) از نظر صاحب‌نظران به ترتیب کمترین تأثیر ممکن را بر توسعه نیافتگی ایران داشته اند . در این مرحله پس از بررسی دیدگاهها و پیشنهادهای صاحب‌نظران ۱۰ عامل زیر نیز به عنوان عوامل توسعه نیافتگی ایران از دیدگاه مشارکت کنندگان پژوهش انتخاب گردید :

جدول شماره ۳ - علل عقب ماندگی اضافه شده توسط اعضای پانل در دور اول :

ردیف	علل عقب ماندگی ایران
۱	سوء مدیریت داخلی و فقدان یک مدیریت شایسته سالار
۲	اقتصاد وابسته به نفت (دولت رانتیر)
۳	فقدان حاکمیت قانون
۴	تمرکزگرایی شدید
۵	فساد اداری و حکومتی
۶	تضاد میان نهادهای حکومتی
۷	اعمال سیاستهای منطقه ای غلط و نادرست
۸	تحریم های مختلف بین المللی
۹	بلوکه نمودن دارایی کشور با اهداف سیاسی توسط قدرت های جهانی
۱۰	ممانعت از تبادل اقتصادی با دیگر کشورها به سرکردگی آمریکا

یافته های راند دوم : در راند دوم پاسخ های هر عضو در دور اول به همراه تعداد امتیاز پاسخ های تمام اعضای پانل دلفی در اختیار تک تک اعضا قرار گرفت و دوباره از آنها نظرخواهی شد . لازم به ذکر است که در این دور علاوه بر ۱۵ عامل قبلی ، علل پیشنهادی اعضای پانل دلفی در دور اول نیز در اختیار اعضای پانل قرار گرفت تا نظر خود را درباره آنها ارائه نمایند . نتایج این راند به شرح زیر است :

جدول شماره ۴ - نتایج آزمون های آماری برای علل عقب ماندگی ایران در راند دوم

رتبه	علل عقب ماندگی ایران	Mean (میانگین امتیاز)	Std.Deviation (انحراف معیار)	Mean Rank (میانگین رتبه)	امتیاز راند اول	امتیاز راند دوم
۱	سوء مدیریت داخلی و فقدان مدیریت شایسته سالار *	۵	۰/۰۰۰	۲۳/۳۰	-	۷۵
۲	فقدان حاکمیت قانون *	۴/۷۳	۰/۴۵۷	۲۲/۱۷	-	۷۱
۳	فساد اداری و حکومتی *	۴/۷۳	۰/۴۵۷	۲۲/۰۷	-	۷۱
۴	اقتصاد وابسته به نفت (دولت رانتیر) *	۴/۶۰	۰/۵۰۷	۲۱/۵۰	-	۶۹
۵	فقدان حاکمیت علم	۴/۵۳	۰/۵۱۶	۲۱/۲۰	۶۸	۶۸
۶	فقدان دموکراسی	۴/۲۶	۰/۵۹۳	۲۰/۱۰	۵۳	۶۴
۷	استبداد سیاسی حاکمان	۴/۱۳	۰/۵۱۶	۱۹/۵۰	۵۵	۶۱
۸	فقدان نیروی انسانی ماهر و کارآمد	۴/۰۶	۰/۲۵۸	۱۹/۱۰	۵۷	۶۱

۵۸	۵۵	۱۸/۰۳	۰/۶۳۹	۳/۸۶	عدم توجه به اقوام و عدم برنامه ریزی برای آنها	۹
۴۸	-	۱۴/۵۳	۰/۴۱۴	۳/۲۰	تمرکزگرایی شدید *	۱۰
۴۴	۴۹	۱۲/۹۷	۰/۴۵۷	۲/۹۳	موقعیت استراتژیک ایران و طمع ابرقدرتها برای دستیابی و سلطه بر آن	۱۱
۴۴	۴۹	۱۲/۶۰	۰/۷۹۸	۲/۹۳	عدم ثبات اجتماعی بر اثر تغییر حکومت ها	۱۲
۴۳	۴۰	۱۲/۵۷	۰/۳۵۱	۲/۸۶	استعمار و استبداد خارجی	۱۳
۴۰	-	۱۱/۰۳	۰/۴۸۷	۲/۶۶	تضاد میان نهادهای حکومتی *	۱۴
۳۶	۳۷	۹/۰۳	۰/۵۰۷	۲/۴۰	جبرگرایی و تقدیرگرایی حاکم بر مردم ایران	۱۵
۳۶	-	۸/۹۳	۰/۶۳۲	۲/۴۰	اعمال سیاستهای منطقه ای غلط و نادرست *	۱۶
۳۴	۳۸	۸/۱۳	۰/۴۵۷	۲/۲۶	سیاستهای نادرست مالیاتی	۱۷
۳۴	۴۹	۸/۰۷	۰/۴۵۷	۲/۲۶	فقدان کار گروهی	۱۸
۳۲	۴۰	۷/۰۳	۰/۳۵۱	۲/۱۳	محافظه کاری تاریخی	۱۹
۳۲	-	۷	۰/۳۵۱	۲/۱۳	تحریم های مختلف بین المللی *	۲۰
۳۰	۳۷	۶/۱۰	۰/۰۰۰	۲	اقتصاد تک محصولی	۲۱
۳۰	-	۶/۱۰	۰/۰۰۰	۲	بلوکه نمودن دارایی های کشور با اهداف سیاسی توسط قدرتهای جهانی *	۲۲
۳۰	۳۹	۶/۱۰	۰/۰۰۰	۲	واردات زیاد و صادرات کم	۲۳
۳۰	-	۶/۱۰	۰/۰۰۰	۲	ممانعت از تبادل اقتصادی با دیگر کشورها به سرکردگی آمریکا *	۲۴
۱۷	۲۲	۱/۷۳	۰/۳۵۱	۱/۱۳	شرایط اقلیمی	۲۵

نکته: عواملی که با علامت * مشخص گردیده اند بر اساس نظر متخصصان در راند دوم تحقیق اضافه گردیده اند از میان عامل های مطرح شده برای عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران در راند دوم سه عامل « سوء مدیریت داخلی و فقدان مدیریت شایسته سالار » با کسب ۷۵ امتیاز (۱۰۰ درصد امتیاز ممکن)، « فقدان حاکمیت قانون » با کسب ۷۱ امتیاز (۹۴/۶۶ درصد امتیاز ممکن) و « فساد اداری و حکومتی » با کسب ۷۱ امتیاز (۹۴/۶۶ درصد امتیاز ممکن) بیشترین امتیاز را کسب کردند و از دیدگاه صاحب نظران مشارکت کننده در تحقیق مهم ترین عوامل توسعه نیافتگی ایران بودند. سه عامل « شرایط اقلیمی » با کسب ۱۷ امتیاز (۲۲/۶ درصد امتیاز ممکن)، « ممانعت از تبادل اقتصادی با دیگر کشورها به سرکردگی آمریکا » با کسب ۳۰ امتیاز (۴۰ درصد امتیاز ممکن) و « واردات زیاد و صادرات کم » نیز با کسب ۳۰ امتیاز (۴۰ درصد امتیاز ممکن) کمترین امتیاز ممکن را کسب نموده و از دید اعضای پانل دلفی کمترین نقش را در عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران دارا بودند.

یافته های راند سوم: در پرسشنامه راند سوم پاسخ هر متخصص در دور دوم در کنار میزان امتیاز موارد ذکر شده در راند دوم ارائه شد. در این راند مواردی که سطح اتفاق نظر یعنی ۷۰ درصد امتیازهای ممکن را کسب نکردند، حذف گردید. بنابراین همه موارد ذکر شده دارای ۵۲/۵ امتیاز و بیشتر بودند و از پاسخگویان درخواست شد تا میزان موافقت خود را با گزینه های مطرح شده اعلام دارند. همه ۱۵ پرسشنامه ارسالی تکمیل و

بازگشت داده شد و تمام پاسخگویان در این راند در دور قبلی نیز شرکت کرده بودند. نتایج راند سوم به شرح زیر می باشد:

جدول شماره ۵ - نتایج آزمون های آماری برای عوامل عقب ماندگی ایران در راند سوم

رتبه	علل عقب ماندگی ایران	Mean (میانگین امتیاز)	Std.Deviation (انحراف معیار)	Mean Rank (میانگین رتبه)	امتیاز راند دوم	امتیاز راند سوم
۱	سوء مدیریت داخلی و فقدان یک مدیریت شایسته سالار	۵	۰/۰۰۰	۷/۴۳	۷۵	۷۵
۲	فقدان حاکمیت علم	۴/۹۳	۰/۲۵۸	۷/۲۳	۶۸	۷۴
۳	فقدان حاکمیت قانون	۴/۹۳	۰/۲۵۸	۷/۱۳	۷۱	۷۴
۴	اقتصاد وابسته به نفت (دولت رانتیر)	۴/۸۰	۰/۴۱۴	۶/۶۳	۶۹	۷۲
۵	فساد اداری و حکومتی	۴/۴۰	۰/۵۰۷	۵/۱۷	۷۱	۶۶
۶	استبداد سیاسی حاکمان	۳/۷۳	۰/۵۹۳	۳/۱۰	۶۱	۵۶
۷	فقدان نیروی انسانی ماهر و کارآمد در کشور	۳/۶۶	۰/۴۸۷	۲/۸۷	۶۱	۵۵
۸	عدم توجه به اقوام مختلف و عدم برنامه ریزی برای آنها	۳/۶۶	۰/۴۸۷	۲/۸۷	۵۸	۵۵
۹	فقدان دموکراسی	۳/۵۳	۰/۵۱۶	۲/۵۷	۶۴	۵۳

از میان عوامل مطرح شده برای توسعه نیافتگی ایران در راند سوم به ترتیب ۳ عامل « سوء مدیریت داخلی و فقدان یک مدیریت شایسته سالار » با ۷۵ امتیاز و کسب ۱۰۰ درصد امتیاز ممکن، « فقدان حاکمیت علم » با ۷۴ امتیاز و کسب ۹۸/۶۶ درصد امتیاز ممکن و « فقدان حاکمیت قانون » با همین میزان امتیاز حائز بیشترین امتیاز گردیدند و مهم ترین علل عقب ماندگی ایران از دیدگاه صاحب‌نظران تحقیق بودند.

سه عامل « فقدان دموکراسی » با ۵۳ امتیاز و کسب ۷۰/۶۶ درصد امتیاز ممکن، « عدم توجه به اقوام مختلف و عدم برنامه ریزی برای آنها » با ۵۵ امتیاز و کسب ۷۳/۳۳ درصد امتیاز ممکن و « فقدان نیروی انسانی و کارآمد » با ۵۵ امتیاز و کسب ۷۳/۳۳ درصد امتیاز ممکن، کمترین امتیاز را دریافت و پایین ترین نقش را در توسعه نیافتگی ایران از دیدگاه صاحب‌نظران مشارکت کننده در تحقیق دارا بودند

در پایان راند سوم معیار اتفاق نظر برای علل عقب ماندگی اعمال گردید. از ۹ عامل مطرح شده برای عقب ماندگی ایران هر ۹ عامل سطح اتفاق نظر را کسب کردند.

برای تعیین میزان اتفاق نظر صاحب‌نظران مشارکت کننده در تحقیق از آزمون ضریب هماهنگی کندال استفاده کردیم. مقدار این مقیاس هنگام هماهنگی یا موافقت کامل برابر با یک و در زمان نبود کامل هماهنگی برابر با صفر است. برای این کار با استفاده از نرم افزار SPSS ضریب کندال را برای پاسخهای صاحب‌نظران محاسبه کردیم

که میزان آن برای علل عقب ماندگی ایران ۰/۷۷۰ بود که دلالت بر اجماع نظر قوی بین متخصصان دارد و نشان دهنده اطمینان زیاد از ترتیب علل عقب ماندگی از سوی مشارکت کنندگان است. نتایج این آزمون در جدول زیر ذکر شده است:

جدول شماره ۶ - نتایج آزمون رتبه های دبلیو کندال برای علل عقب ماندگی ایران در پایان راند سوم

اطمینان نسبت به ترتیب عوامل	ضریب کندال	تعداد عامل	علل عقب ماندگی ایران
زیاد	۰/۷۷۰	۹	

در مرحله پایانی، نتایج حاصل شده مورد بازبینی قرار گرفت. پس از بازبینی نتایج دلفی علل توسعه نیافتگی که دارای معنی و مفهوم مشترکی بودند، تحت یک عبارت واحد ادغام شدند و در انتها ۶ عامل اصلی عقب ماندگی ایران مشخص گردید که عبارتند از:

جدول شماره ۷ - نتایج نهایی علل عقب ماندگی ایران (حاصل از انجام دلفی) به ترتیب اهمیت

سوء مدیریت داخلی و فقدان یک مدیریت شایسته سالار	۱
فقدان حاکمیت علم	۲
فقدان حاکمیت قانون	۳
اقتصاد وابسته به نفت (دولت رانتیر)	۴
فساد اداری و حکومتی	۵
فقدان دموکراسی	۶

نتیجه گیری: با نگاهی به نتایج حاصل از انجام دلفی در می یابیم که علل و عوامل داخلی مهم ترین عوامل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی کشور است. این عوامل به ترتیب اهمیت عبارتند از: « سوء مدیریت داخلی و فقدان مدیریت شایسته سالار»، « فقدان حاکمیت علم»، « فقدان حاکمیت قانون»، « دولت رانتیر» و « فقدان دموکراسی در کشور». در زیر به شرح آنها می پردازیم:

سوء مدیریت و فقدان یک مدیریت شایسته سالار مهم ترین عامل عقب ماندگی کشور ما در حال حاضر است. آنچه که مشخص است این است که ما در تشخیص مسائل و مشکلات کشور عاجزیم و تا مشکل به درستی تشخیص داده نشود ارائه راه حل برای آن امکان پذیر نخواهد بود. در واقع با وجود مدیرانی که فقط از طریق رابطه و بدون هیچ گونه ضابطه ای در مسند کار هستند و حتی در صورت محرز شدن عدم صلاحیت، فقط از وزارتخانه ای به وزارتخانه دیگر منتقل می شوند، شناسایی و حل مشکلات کشور، کاری بس مشکل و غیر ممکن است. چنین مدیرانی نه توان شناسایی و حل مشکلات کشور را دارند و نه در صورت توان، تعهد لازم را برای حل

معضلات کشور از خود نشان نمی‌دهند. آنچه که تفاوت بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه را رقم می‌زند، شیوه مدیریت و ویژگی‌های خاص مدیران آن کشورهاست. نمونه بارز این امر کشور ژاپن است که توانسته است علوم و فنون و شیوه‌های روز مدیریتی جهان را با خصیصه‌های سنتی و باستانی جامعه ژاپن ترکیب نموده و شیوه نوینی را در مدیریت ایجاد نماید که به مدیریت ژاپنی معروف شده است. این کشور با بکارگیری این نوع مدیریت در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... در ردیف سه کشور برتر دنیا قرار گرفته است و این اهمیت نوع مدیریت کشورها در دستیابی به پیشرفت و توسعه را نشان می‌دهد. آنچه که مسلم است این است که کشور ما ایران با وجود منابع و نعمت‌های خدادادی زیادی همچون نفت، گاز و... که برای هر کشوری یک موهبت محسوب می‌شود، پتانسیل پیشرفت و توسعه را دارد ولی سوء مدیریت ناشی از تخصیص و هزینه پول کسب شده از این راه، زمینه مشکلات بعدی را فراهم می‌نماید. بنابراین برای رفع این مشکل و نیل به توسعه، تصحیح شیوه مدیریت در کشور و تلفیق شیوه‌های نوین مدیریتی با ویژگی‌ها و شرایط خاص جامعه ایران ضرورت دارد.

فقدان حاکمیت علم در کشور نیز یکی از عواملی است که نقش به‌سزایی در تداوم وضعیت موجود (توسعه نیافتگی) ایفا می‌کند. آنچه مشخص است این است که علم و تولید آن سنگ بنای اصلی تمدن امروزی است و تولید و گسترش علم و دانش نقش به‌سزایی در رونق و پیشرفت حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... کشورها دارد و در واقع موتور محرکه توسعه است و تا زمانی که علم محوری سرلوحه برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای در کشور نباشد تغییری در وضعیت موجود اتفاق نخواهد افتاد. در این رابطه پوریانی (۱۳۸۵) در تحقیق خود نیز معتقد است که مهم‌ترین مانع توسعه در ایران این است که اصالت فکر و اندیشه نداشته ایم و باید اندیشیدن در جامعه ایران نهادینه شود، یعنی جامعه زمانی می‌تواند مشکلات خود را حل کند که دارای سازمانهایی برای نظریه پردازی و ایجاد مکتب فکری باشد و تا مکاتب فکری در ایران ایجاد و نهادینه نشود، توسعه ایران به سرانجام نخواهد رسید.

یکی دیگر از عوامل عقب ماندگی ایران، دولت رانتیر (اقتصاد وابسته به نفت) است که این مورد با نتایج تحقیقات جعفری و قنبری (۱۳۹۶) و پرناک و دیگران (۱۳۹۳) هم خوانی دارد و نشان می‌دهد که درآمدهای نفتی اثر منفی و معنی داری بر شاخص‌های حکمرانی خوب داشته و حاکی از تأثیر منفی و معنی دار درآمدهای نفتی بر شاخص‌های کنترل فساد، ثبات سیاسی و اعتراض و پاسخگویی است. از سویی دیگر از تأثیر منفی این درآمدها بر اثر بخشی دولت و کیفیت قوانین حکایت می‌کنند. "خوان پابلو آلفانسو" بنیانگذار سازمان اوپک بر این باور بود که کشورهای نفت خیز در نجاستی شیطانی غرق شده‌اند و واقعیتی دردناک را به نمایش می‌گذارند.

کشورهایی که زندگی روزمره شان به نفت وابسته است از بیشترین مشکلات اقتصادی رنج می‌برند. کارشناسان هوادار ایده بلای منابع اعتقاد دارند که صادرات نفتی آثار منفی بر روند توسعه به جای گذاشته اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

رشد اقتصادی کمتر از حد انتظار، متنوع نشدن ساختارهای اقتصادی، پایین بودن شاخص رفاه اجتماعی، سطوح بالای فقر و نابرابری، آثار مخرب زیست محیطی، فساد افسار گسیخته و اداره و حکمرانی نامناسب (نوربخش، ۱۳۹۵: ۴۳؛ به نقل از میرترابی، ۱۳۸۷). در واقع در رژیم های استبدادی و دولت های رانتیر، درآمدهای نفتی دولت را فربه و مردم را نحیف می‌سازد و از نظر مالی، دولت وابسته به مردم نیست و بر عکس ملت به دولت وابسته می‌باشد. و در چنین دولتی که منبع اصلی ثروت را در اختیار دارد و وجودش وابسته به اخذ مالیات از مردمش نیست، مشارکت مردم معنایی ندارد و دست مردم به سوی دولت دراز است. تبعات این امر فساد اداری و حکومتی، استبداد و تداوم عقب ماندگی و توسعه نیافتگی کشور خواهد بود. بنابراین یکی از اقدامات مهم دیگر در راه رفع موانع عقب ماندگی در کشور، کاستن از وابستگی کشور به استخراج نفت خام و صدور آن می‌باشد. عامل مهم و تأثیر گذار دیگر در توسعه نیافتگی ایران، فقدان حاکمیت قانون است. فقدان حاکمیت قانون در کشور زمینه ساز ایجاد مصائب و مشکلات عدیده ای شده است و در جامعه ای که این وضعیت حاکم باشد، سخن گفتن از حقوق شهروندی، عدالت و اعتماد اجتماعی، بیفایده است و احساس ناامنی پدیده غالب خواهد بود و با شیوع و تداوم چنین پدیده ای، زمینه برای کاهش و حتی توقف انواع سرمایه گذاری در کشور ایجاد می‌شود و نتیجه آن ادامه روند توسعه نیافتگی در کشور خواهد بود. همچنین با وجود تمرکزگرایی شدید حاکم بر کشور، راه بر مشارکت طبقات و طیف های مختلف مردم در اقصی نقاط کشور بسته شده است و این عدم مشارکت سلايق و طیف های گوناگون جامعه، سبب ناآگاهی مردم از حقوق خود و بی اطلاعی از وظایف نظام حاکم می‌شود و زمینه را برای استبداد سیاسی حاکمان فراهم می‌کند و با حاکم شدن استبداد سیاسی در کشور، قدم بر داشتن در راه توسعه امری سخت و غیر ممکن است. همانطور که نقدی و حصاری (۱۳۹۱) نیز موانع سیاسی و بویژه استبداد تاریخی و آمادگی ایرانیان در پذیرش استبداد را مهم ترین عامل توسعه نیافتگی ایران ذکر کردند.

بنابراین با توضیحاتی که ذکر شد مهم ترین اقدام در راه رفع عقب ماندگی و دستیابی به توسعه، اذعان به مصائب و مشکلات ذکر شده و برنامه ریزی برای رفع این نارسائیه‌ها و فقدان هاست. لذا شناسایی نقاط ضعف، ظرفیت ها، قابلیتها و ویژگی های کشور و بکارگیری الگوی توسعه ای متناسب با وضعیت کنونی کشور، باید در اولویت قرار بگیرد و برای نیل به این امر موارد زیر پیشنهاد می‌گردد:

۱- روی کار آمدن دولت توسعه گرا ۲- شایسته سالاری ۳- رفع انواع تبعیض و برقراری عدالت اجتماعی در بین گروه‌های مختلف قومی در جامعه ۴- مبارزه جدی با فساد ۵- گسترش عقل محوری و پرهیز از چشم انداز ایدئولوژیک ۶- تنش زدایی در سیاست خارجی و احترام به منافع دیگر کشورها ۷- اخذ الگوی موفق سیاستگذاری اقتصادی - اجتماعی کشورهای توسعه یافته و بکارگیری آن ۸- مشارکت مردم در برنامه های مختلف توسعه ۹- شناخت نقاط ضعف و قوت جامعه ایران در همه ابعاد ۱۰- اصلاح نظام آموزشی شامل: **الف)** توجه به مهارت افزایی در مقوله آموزش **ب)** رسیدگی به وضعیت معیشتی معلمان و ارتقای جایگاه معنوی آنان در جامعه **ج)** تلاش برای ایجاد و تقویت آموزش دو سویه محور (دانش آموز منفعل نباشد) **د)** ایجاد زمینه برای تقویت خلاقیت و نوآوری در مدارس **ه)** تربیت دانش آموز محقق و پژوهشگر **و)** تجهیز و بهینه سازی فضای فیزیکی مدارس و ایجاد یک محیط با نشاط برای یادگیری **ز)** تشکیل ساعات مطالعه و کتابخوانی در مدارس و آموزش استفاده از کتابخانه و منابع به کودکان **ز)** افزایش دسترسی به منابع علمی از طریق تجهیز کتابخانه ها به منابع روز دنیا **س)** افزایش سهم آموزش و پژوهش در بودجه کشور.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۹۴). عقب ماندگی و توسعه در ایران، فصلنامه برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، شماره ۲۲، ص ۵۱-۷۷.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۹۰). *جامعه شناسی توسعه، اصول و نظریه‌ها*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات علم.
- ازکیا، مصطفی؛ احمدش، رشید و دانش مهر، حسین. (۱۳۹۲). *توسعه و مناقشات پارادایمی جدید*، جلد اول، تهران: انتشارات کیهان.
- ازکیا، مصطفی؛ غفاری، غلامرضا. (۱۳۸۷). *جامعه شناسی توسعه*، چاپ هفتم، تهران: انتشارات کیهان.
- پرناک، روناک؛ شهبازی، کیومرث و محسنی زنوری، سید جمال الدین. (۱۳۹۳). *مطالعه اثر درآمدهای نفتی بر شاخص حکمرانی خوب در کشورهای منتخب عضو اوپک*، فصلنامه سیاست گذاری پیشرفت اقتصادی، دوره ۲، شماره ۴، ص ۱۵۶-۱۱۷.
- پیت، ریچارد؛ هارت ویک، الین. (۱۳۸۹). *نظریه های توسعه*، ترجمه ازکیا، مصطفی؛ صفری شالی، رضا؛ رحمانپور، اسماعیل، چاپ دوم، تهران: نشر لویه.
- پوریانی، محمد حسین. (۱۳۸۵). *پیامدهای توسعه نیافتگی در چند دهه اخیر در ایران*، فصلنامه بصیرت، شماره ۳۷، ص ۱۹۶-۱۶۱.
- تقی لو، فرامرز. (۱۳۹۳). *تحلیلی بر موانع نظری الگوی بومی توسعه در ایران*، سومین کنفرانس الگوی اسلامی پیشرفت.
- جعفری، انوش؛ قنبری، حمیده. (۱۳۹۶). *مطالعه موانع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، ماهنامه پژوهش ملل*، دوره دوم، شماره ۲۱، ص ۴۷-۶۱.
- رسولی، رضا؛ موغلی، علیرضا و رشیدی، مهدی. (۱۳۹۳). *طراحی مدل تقویت ماندگاری سازمانی کارکنان دانش پایه: با استفاده از فن دلفی*، فصلنامه مشاوره شغلی و سازمانی، دوره ۶، شماره ۲۱، ص ۹۴-۶۶.

- ساعی ، احمد . (۱۳۹۴) . توسعه در مکاتب متعارض ، چاپ هفتم ، تهران : نشر قومس .
- سیدمن ، استیون . (۱۳۹۱) . کشاکش آرا در جامعه شناسی ، ترجمه هادی جلیلی ، چاپ چهارم ، تهران : نشر نی .
- علیدوستی ، سیروس . (۱۳۸۵) . روش دلفی : مبانی ، مراحل و نمونه هایی از کاربرد ، فصلنامه علمی - ترویجی مدیریت و توسعه ، سال ۸ ، شماره ۳۱ ، ص ۲۴ - ۸ .
- فدائی ، غلامرضا ؛ ناخدا ، مریم . (۱۳۸۹) . طراحی مدل مدیریت تغییر در کتابخانه های دانشگاهی ایران : مطالعه دلفی ، تحقیقات اطلاع رسانی و کتابخانه های عمومی ، دوره ۱۶ ، شماره سوم ، ص ۱۶۸-۱۴۵ .
- نقدی ، اسداله ؛ حصاری ، محمد جواد . (۱۳۹۱) . علل توسعه نیافتگی ایران ، فصلنامه مطالعات جامعه شناختی ایران ، دوره ۲ ، شماره چهارم .
- نوربخش ، احمد . (۱۳۹۵) . مسائل توسعه در دولت های توسعه گرا و رانتیر ، چاپ اول ، قم: انتشارات آتریس

- Powell , C . (۲۰۰۳) . The Delphi Technique : Myths And Realities , Methodological Issues In Nursing Research , ۴۱ (۴) .